

آیا زندگی یک نعمتی از طرف خدا است یا زندگی چیزی است که ما آن را برای بدست آوردن خواسته های دنیوی مان دنبال می کنیم.

لوقا؛ 12؛ 42-48



عیسی خداوند فرمود: «خوب، کیست آن مباشر امین و باتدبیر که اربابش او را به عنوان ناظر منصوب کند تا نوکرانش را اداره نماید و در وقت مناسب جیره آنها را بدهد؟ 43 خوشا به حال آن غلامی که وقتی اربابش می آید او را سر کار خود ببیند 44. یقین بدانید که اربابش او را مباشر همه املاک خود خواهد کرد 45. اما اگر آن غلام به خود بگوید: 'ارباب به این زودبیا نخواهد آمد' و دست به آزار غلامان و کنیزان بزند و بخورد و بنوشد و مستی کند، 46 یک روز که آن غلام انتظارش را ندارد و در

ساعتی که او نمی داند، ارباب خواهد رسید و او را تکه تکه خواهد کرد و به این ترتیب او جزء نامطمینان خواهد شد» 47. غلامی که خواسته های ارباب خود را می داند و با وجود این برای انجام آنها هیچ اقدامی نمی کند با شلاق ضربه های بسیار خواهد خورد. 48 اما کسی که از خواسته های اربابش بی خبر است و مرتکب عملی می شود که سزاوار تنبیه می باشد، ضربه های کمتری خواهد خورد. هرگاه به کسی زیاده داده شود از او زیاد مطالبه خواهد شد و هرگاه به کسی زیاده سپرده شود، از او زیاده تر مطالبه خواهد شد.

عیسی امروز که آخرین یکشنبه سال کلیسایی می باشد با ما در اینبار صحبت می کند. او درباره دو جنبه اهدا کردن با ما صحبت می کند و به روز قیامت نیز اشاره می کند. او در اینبار یک سوال شخصی در بین جمع مطرح می کند: تو با آن نعمت هایی که خدا به تو داده بود چه کار کردی؟

در آخر نیز همه چیز به خدا بر می گردد زیرا او این جهان را آفریده است. و این شامل هر جایی که انسان ها از آنجا بصورت نادرست استفاده کرده اند نیز می شود. اگر عیسی این مثال را برای ما می زند این به این معنی نمی باشد که ما مسیحیان اکنون وظیفه ای داریم که باید این جهان را دوباره بر سر نظم بیاوریم. خواست عیسی از ما کاملا شخصی می باشد و او به چیزهایی که خدا به ما داده است را اشاره می کند. خدا به خانواده تو و یا به شغل، دوره آموزشی و کار تو اشاره می کند که تو مسولیت آنها را داری. و همچنین مخصوصا کلیسا که خدا ان را به ما انسان ها داده است. در اینبار دو مسئله اساسی متفاوت از هم وجود دارد. یکی آن که گروهی وجود دارد که همانند مثال داستان عیسی، این را قبول ندارند که خدا همه چیز را به آنها هدیه داده است. وقتی که آنها به خدا فکر می کنند در همان لحظه نیز آنها او را جدی نمی گیرند. آنها خدا را رد می کنند نه به خاطر این که او را نمی شناسند و یا از او چیزی نشنیده اند بلکه در آن لحظه خدا سکوت می کند. و در همان لحظه سکوت خداوند، انسان ها دوست دارند که همه چیز امور دنیا را خودشان به تنهایی به دست بگیرند. و انگار تمام امور زندگی را آنها بوجود آورده اند. و گویی که چیزی از طرف خدا به انسان ها هدیه نرسیده است. و خدا را ما در آینده های دور می بینیم. و در آنجا ما دیگر نگران دریافت محبت خدا نمی شویم. و در آخر هم ما چیزهای خیلی بیشتر و مهمتری نسبت به خدا داریم. و در آخر نیز ما خودمان را در جایگاه خدا قرار می دهیم. و ما همه دارایی هایمان را بر حسب و نتیجه اعمال خودمان قرار می دهیم. و تمام موفقیت ها و شکست های زندگی خودمان را باید بر مبنای قدرت و توانایی های خودمان بنگریم. این چه سودی برای من دارد؟ من از آن چه برداشتی می توانم بکنم؟ ولی در این میان خدا از همه این داستان ها خارج می باشد. در یکی از روزهای گذشته تصادفی در یکی از خیابان های زاکسن رخ می دهد ولی در این میان، یک راننده ای خیلی عصبانی بود. حال چرا او انقدر عصبانی بود؟ زیرا او بخاطر عبور ماشین آمبولانس بایستی در ترافیک سنگینی صبر می کرد و او با خود می گفت که چرا او باید بخاطر نجات جان یک نفر به ملاقاتش دیر برسد. من از خودم این سوال را پرسیدم که چرا انسان ها در زمان کمک به متنوع خودشان انقدر تنفر دارند؟ ما نباید از این مسئله تعجب کنیم زیرا نجات و کمک عیسی مسیح در بین ما همیشه به عنوان چیزی ضد این جهان شناخته شده است. ملکوت خدا همیشه بر ضد امور حاکم بر این دنیا و اعمال شیطان بوده است. در این دنیا قدرت های دیگری حاکم هستند که همان قدرت شیطانی می باشد. و انسان ها هم چنان در خودشان و توانایی های خودشان فرو رفته اند که کار شیطان نیز در این زمینه راحت تر شده است. ولی ما باید از اینجا شروع کنیم که ما باید این را بدانیم که ما خودمان را خلق نکرده ایم. و ما توسط خودمان در غسل تعمید دوباره به دنیا نیامده ایم و این خدا بوده که این عمل را انجام داده است. و از آنجایی که ما در یک کلیسا نشسته ایم و خیلی راحت صدای او را می شنویم باید این را بدانیم که این یک هدیه ای است از طرف او. خدا همه این ها را به ما هدیه داده است تا ما هم با آن کاری بکنیم. و چه زیبا در آن ابتدا گفته شده است که ما نیامده ایم تا تمام این دنیا را نجات بدهیم بلکه ما آمده ایم تا با آن چیز کمی که دریافت می کنیم چیز کوچکی را تغییر بدهیم. ما از طریق عیسی و سخنانش نور کمی از او در قلب مان دریافت کرده ایم. و این نور، که ما دریافت کرده ایم، دوست دارد باز هم به جاهای دیگری نیز بتابد. این نور به همه گرما و محبت انتقال می دهد و ان با خودخواهی افرادی که بخواهند فقط منافع خودشان را ببینند متغایر می باشد. ما نباید این مسئله را ساده بپنداریم بلکه باید به این بنگریم که چه گرما و چه نوری در کلیسای ما وجود دارد. این امکان دارد که همیشه ما انسانهای زیادی را ناراحت بکنیم و یا انسان ها به اهداف و ارزوهایشان نرسند. و یا

ما معمولا خطاهای زیادی را انجام می دهیم. و جایی که دیگر همه چیز به خوبی پیش نمی رود و یا روابط سرد می شود و ناامیدی و تلخی در بین همه قرار دارد باید در آنجا جایی برای دریافت گرما و محبت خدا خالی بکنیم تا آن بیشتر به همه بتابد. و تا همه با اغوشی باز آن را دریافت نمایند. محبتی که همه آن را احساس و امتحان بکنند و ببینند. متأسفانه در بین ما مسیحیان این محبت کم وجود دارد و ما دوست نداریم و یا نمی توانیم این محبت را به دیگران انتقال دهیم. و به همین دلیل ما بین خودمان دیوار می سازیم و گناهان خودمان را در این میان جستجو می کنیم. و متأسفانه بجای پذیرش محبت امیز دیگران، ما با نگاهی پلید به دیگران نگاه می کنیم. به این شکل که انگار هر چیزی که در کلیسا قرار دارد متعلق به ما می باشد.

عیسی در مثال امروز خودش به ما نشان می دهد که این رفتارها بسیار بدبختی می آورد. تا زمانی که ما در این دنیا و با قوانین آن زندگی می کنیم شاید این سودمند باشد که ما فقط برای خودمان زندگی بکنیم. و فقط به خودمان فکر بکنیم ولی این را باید بدانیم که این ها همه بدبختی به همراه دارد زیرا ما این واقعیت را فراموش کرده ایم که ما به خدا متعلق هستیم. وقتی که ما با توانایی های خودمان بر ضد خدا می جنگیم این را فراموش می کنیم که همه چیز به خود خدا تعلق دارد. و زمانی که عیسی روزی به این دنیا پا نهد ما باید تمام آن حساب رسی های خودمان را کنار بگذاریم و آن چیزهایی که خدا به ما داده است و داشته ایم را گوشه ای بگذاریم. من خودم را درگیر مسائلی که نمی توانستم تغییر بدهم نکرده ام. ولی آن چیزهایی که به توانایی های خودم بستگی داشت رسیدگی کرده ام. و حال در چه مسائلی ما می توانیم تاثیرگذاری زیاد و کمی داشته باشیم. ما با پذیرش و لبخند زدن به شخصی که در گناه گیر افتاده است می توانیم او را پذیرا باشیم. حتی با بخشیدن چیز کوچکی از دارایی های خودم می توانم این عمل را انجام دهم.

خداوند برای خیلی ها شاید زمانی برای کمک کردن نداشته باشد. ما در زندگی مان انقدر هم زمان کافی نداریم. و هر کسی نمی تواند روز قیامت را ببیند و شاهد آمدن عیسی از آسمان باشد. و از امروز تا فردا می تواند خیلی کوتاه باشد و می تواند دیگر من زمانی نداشته باشم که هدیه عیسی را دریافت بکنم. و در آنجا من باید دیگر تنها در جلوی خداوند قرار بگیرم و پاسخگو سوال های او باشم. سخنان عیسی در دادگاه خودش برای ما بسیار سخت می باشد. عیسی می گوید که با آن انسان هایی که با هدایای او بی اعتنا بودند مجازاتی در نظر می گیرد. همانطوری که بعضی از افراد با انسان های دیگر بد رفتار کرده اند با آنها هم در روز قیامت بد رفتار خواهد شد. ولی ما این سخنان او را جدی نمی گیریم. ولی عیسی این سخنان را در میان ما عنوان می کند تا با وجدان ما حرف بزنند. او قصد دارد با مسیحیانی که از خدا خیلی هدیه دریافت کرده اند سخن بگوید. عیسی می خواهد که ما را آگاه سازد و نمی خواهد که ما نادان در این دنیا زندگی کنیم. و او می خواهد که ما هر روز برای این همه هدایا در جلوی او زانو بزنیم. و صدای او که همیشه می گوید من در نزد تو هستم را همه جا روانه می کند و در این میان برخی از افراد این صدا را که به دل خودشان گوش می کنند، دریافت نمی کنند. و قلب آنها به سخنان عیسی بسته است و فقط به چیزهای دنیوی نگاه می کنند. این صدا را بعضی ها یک یا دو بار در زندگی شان می شنوند ولی عیسی دوست دارد که ما آن را همیشه بشنویم. ولی عیسی هر روز به من نگاهی نو دارد. ای عیسی قلب و گوش من را برای سخنان و اعمال خودت باز نگه دارد.